



سعدی شیرازی

عشاق به درگهت اسیرند بیا
بدخوبی تو بر تو نگیرند بیا
هر جور و جفا که کرده‌ای معذوری
زان پیش که عذرت نپذیرند بیا



جمشید مولایی (رایکا)

خط خطی هایم پر از دردند بانو صبر کن!
درد ها بد جور نامردند بانو صبر کن!
دور نامردیست اینجا مهربانی مرده است
دست ها آغوش ها سردند بانو صبر کن!

این همه احساس را دارند غارت می برند
عاشقان از زندگی طردند بانو صبر کن!

گرچه ها مشغول عیش و نوش اما ای دریغ
شیر ها آواره می گردند بانو صبر کن!

سنگ تندیس تو مانداناست زیر آفتاب
خانه ها در گیر شب گردند بانو صبر کن!

در لباس میش خود گرگند در اندیشه ها
پیش تازانی که تـوزردند بانو صبر کن

باطناب پاره و پوسیده رو در رو شدیم
باشرف ها مان کم آوردند بانو صبر کن!

نسل قبل از ما برای ما به آتش میزدند
نسل بعدی خودکشی کردند بانو صبر کن

مثل شاعرها درون کوچه باغ بی کسی
گیج بر امواج می گردند بانو صبر کن!

شعر یک درد است بانو مرگ دل ها راببین
شاعران همواره همدردند بانو صبر کن!



حنظله ربانی

ای حوصله! پس چه وقت سر می آیی
از درّه ی تنگ غصّه در می آیی
گیریم که کوه باشد اصلاً این غم
خورشیدی و از پَسش تو برمی آیی

بگو پس کی بنا داری بباری
سر از لاک خساست دریباری
شگفتا! از تو و کار تو ای ابر
که هر چند از بخاری، بی بخاری!

چرا این گونه سوت و کور و سردی
سراپا غرق در احساس دردی
زبانم لال باد ای ابر شاید
تو هم باران خود را سقط کردی



میترا داودی نیا

در دایره ی عشق نگو اول راهی
باید که بیایی، چه بخواهی، چه نخواهی

کفر است بگویم که خدایم شده چشمت
هر چند به اعجاز خدا داده گواهی

از چشم تو کندوی عسل ساخته دنیا
آنقدر که شیرین شدم از نیم نگاهی

چشمان تو آینه ی جادوی پری هاست
ای کاش که افسون شوم از آینه گاهی

درمان شده دل باگل لب های تو گویا
با بوسه ات آمیخته داروی گیاهی

پیش تو هم آرامم و هم رام، هم آزاد
هم کفتر جلد تو و هم کفتر چاهی

لبخند پری گونه ی تو حادثه سازاست
دردانه ی من از دلم این بار چه خواهی؟!....



محمدامین فصاحتی (سینا)

در ذهن، ترسی تازه دارد شکل می گیرد
یک ترس بی اندازه دارد شکل می گیرد
نه! واقعی اصلاً نبودند آن یلان، حالا،
یک وهم پر آوازه دارد شکل می گیرد

با تو خیالم جمع بود اکنون ولی بی تو
یک حس بی شیرازه دارد شکل می گیرد
می ترسم از سنگینی خوابِ صداقت‌ها
خوابی که با خمیازه دارد شکل می گیرد

ویرانی آنک سر رسیده ست و شگفتا که
در مقدمش یک سازه دارد شکل می گیرد
ای عشق، ای خوبِ قدیمی بازگرد اینک،
در ذهن، ترسی تازه دارد شکل می گیرد.



جعفر زارع (خوشدل)

باران عشقمی و اگر خوش نباری ام
هر لحظه غرق فاجعه ی بی فراری ام
باتو دلم به وسعت خورشید روشن است
بی تو اسیر دغدغه های خماری ام

من عاشق توام، تو عزیز دل منی
اینک بگو که توهم دوست داری ام

ای مهربانتر از همه ی هر چه دیده ام
از دست می روم تو نما پاسداری ام

ای ماه روی فاضله، معشوقه ی منی
من با حضور مهر فزای تو جاری ام

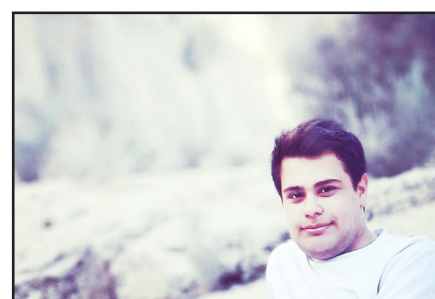
دارم تو را شبیه نفس های زندگی
هرگز نخواه باتو نباشم، قناری ام

هر وقت می روم که روی از خیال من
می آیی و به شوقِ وصلت میاری ام

اصل صواب زندگی ام با تو بودن است
وقتی که در درون وجودت بکاری ام

باتو همیشه خوشدلم و سبز شک نکن
باتو همیشه در هیجانی بهاری ام

از آن زمان که روی تو را دید چشم من
دیگر ز هر چه غیر تو باشد فراری ام



مجید حیدری

ماه پرست..

یک جرعه از نگاهت مهمان عشق هستم
از تو زیاد تر تا از این شراب مستم
باور نمیکنم چون این خواب کم ندیدم
احساس میکنم در رویای خود نشستم
حتی اگر حقیقت باشد، هنوز سخت است
آنقدر ساده آیی آسان رسی به دستم
هر بار در تو شاید گم میکنم خودم را
من را به من نشان ده، تا حس کنم که هستم
یک ماه میشناسم آن هم در آسمانی..
از جنس خاطراتم، کز او نمیگسستم!
بی اعتقاد بر هر سیر و سلوک هر بار
فریاد میزنم من: آن ماه میپرستم!



اشرف السادات کمانی

در کوچه های غربت، کاشانه های ویران
غمگین تر از دل من، شاید زنان افغان

پروانه ها ندارند، شمع وصال خود را
سوزند بر فراز، آلاله های نالان

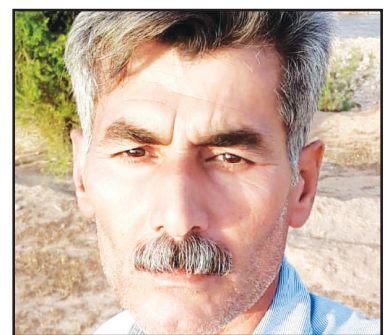
در اوج عاشقی گل، خشکیده دست و پایش
تک غنچه های شاداب، در دستِ خار، گریبان

خار است طالبِ گل، بی آنکه گل بخواهد
راه فرار بسته است، جان خسته است و لرزان

یک قطره آب کافی است، جان دوباره بخشد
دست دعا بر آرید، تا بارد اشک باران

جاری شود به دلها، رود و نوای رودم
گل در کنار غنچه، باشد درون گلدان

آرامش دوباره، آید
به سوی باغ و
قمری ترانه خواند،
لبلب شود غزلخوان



عبدل نریمپسا

مرا بینی تو خاموشم چو خاموشی زبان دارد
هزاران حرف ناگفته سکوتم در بیان دارد
همه بینند خاموشم خودم دانم چه غوغایی
درون این دلم برپا و در چشمم عیان دارد
مرا دیوانه می خوانند کین هم عالمی دارد
چه می دانند دیوانه زبانی بس زبان دارد
گله دارم زمعشوقم که عاشق را نمی بیند
نمی داند به هر شاخه پریدن هم زبان دارد
همه گویند کی عبدل تنت زار و نحیف آمد
خودم دانم که یک عاشق تنی همچون کیان دارد

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس این شماره: سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی